

## تحلیل وجوب اعتباری از منظر علامه طباطبایی با رویکرد فلسفه کنش

جواد طالبی طادی (نویسنده مسئول)\*

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم. قم. ایران.

javadtalebitadi@gmail.com

مهدی منفرد

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم. قم. ایران.

mmonfared86@gmail.com

### چکیده

منشأ، لزوم، حقیقت و کیفیت پیدایش وجوب اعتباری از منظر علامه طباطبایی در فرایند صدور کنش، مسئله پژوهش حاضر را رقم می‌زند. در نگاه علامه طباطبایی، وجوب اعتباری نقش ویژه‌ای در کنش‌های انسانی ایفا می‌کند؛ به گونه‌ای که هیچ فعل و ترکی خالی از آن نیست. از نظر ایشان، متعلق علمی که اراده بر آن متوقف است نمی‌تواند نسبت ضروری حقیقی باشد، بلکه نسبتی غیر ضروری و غیر حقیقی است. ایشان بر اساس اتحاد و سنخیت نسبت با طرفین و کیفیت آن، بر اعتباری بودن طرفین نسبت و کیفیت آن استدلال می‌کند. در نگاه ایشان، این کیفیت اعتباری همان وجوب اعتباری است. منشأ این وجوب، احساسات درونی برآمده از قواست که انسان در پرتو این احساسات، حد یا حکم ضرورت حقیقی را به دیگر اشیا می‌دهد و این وجوب را انشا می‌کند. وجوب اعتباری اولین اعتباری است که انسان پدید می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: علوم اعتباری، وجوب اعتباری، اراده، کنش، علامه طباطبایی.

## مقدمه

موجودات وابسته به اراده و آگاهی انسان، فعل، کنش یا عمل ارادی انسان نامیده می‌شوند. از آنجاکه عمومیت احکام فلسفی شامل همه موجودات از جمله موجودات، وابسته به اراده و آگاهی انسان است، لازم است کنش انسانی از لحاظ فلسفی تحلیل و تبیین شود. تحلیل کنش انسانی نیز متوقف بر تحلیل مؤلفه‌های دخیل در آن است. از منظر علامه طباطبایی، یکی از این مؤلفه‌ها وجوب اعتباری است. در میان متفکران جهان اسلام، علامه طباطبایی در پرتو نظریه اعتباریات، نگاه ویژه‌ای به انسان و کنش انسانی دارد. گرچه در قرائت مشهور، نظریه اعتباریات یک نظریه معرفت‌شناختی تلقی می‌شود، این نظریه از ابعاد هستی‌شناختی کنش انسانی نیز پرده برمی‌دارد؛ چنان‌که ایشان در ابتدای رساله فی الاعتباریات جایگاه این نظریه را علم النفس فلسفی می‌داند (طباطبایی، بی تا ب: ص ۳۴۱).

از منظر علامه طباطبایی، وجوب اعتباری در فرایند صدور کنش از جمله ابعاد مهم کنش انسانی محسوب می‌شود. این اعتبار یکی از اعتبارات عمومی بوده و هیچ فعل و ترکی خالی از آن نیست؛ از این رو، هر کنشی که از انسان صادر می‌شود با این اعتبار صادر می‌شود (طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: ص ۱۹۸).

توجه به ادبیات معاصر در باب کنش انسانی نشان می‌دهد که وجوب اعتباری در فرایند صدور کنش یا مورد توجه قرار نگرفته یا فرع بر نظریه اعتباریات به صورت بسیار مختصر و بدون رجوع به همه آثار علامه طباطبایی مورد بررسی قرار گرفته است.

به‌عنوان نمونه، گروهی مبادی فعل اختیاری انسان از منظر علامه طباطبایی را مورد بررسی قرار داده‌اند (عبودیت، ۱۳۹۵: صص ۲۹۲-۲۷۶)، اما به نظریه اعتباریات علامه و وجوب اعتباری نپرداخته‌اند. عده‌ای دیگر تلاش کرده‌اند به مبادی عمل در فلسفه اسلامی بپردازند (ذاکری، ۱۳۹۰: صص ۲۳۴-۱۹۷)، اما در آن پژوهش نیز نه تنها اشاره‌ای به آرای علامه طباطبایی نشده است، بلکه بحث وجوب اعتباری نیز در آن اثر به چشم نمی‌خورد.

برخی نیز برآن‌اند که نظریه اعتباریات با رویکردی وجودی به بحث از نظر و عمل پرداخته است و در اثنای چنین تبیینی دریچه‌ای گشوده‌اند تا بتوان به امکانات تازه‌ای برای علوم انسانی معاصر اندیشید؛ اما تنها به ابعاد مختصری از فلسفه کنش در نظریه اعتباریات بسنده کرده‌اند (طالب‌زاده، ۱۳۸۹: صص ۲۹-۶۴).

۱. در اثر حاضر استنادهایی که به این منبع داده شده است به متن علامه طباطبایی در اصول فلسفه مربوط است؛ نه حواشی شهید مطهری.

هرچند آثار گسترده‌ای در باب نظریه اعتباریات نگاشته شده است، در این آثار رجوع گسترده و کافی برای تحلیل و تبیین نظریه اعتباریات به چشم نمی‌خورد.

از این رو، پژوهش حاضر بر آن است تا با توجه به آثار علامه طباطبائی، به تحلیل جامع و دقیق وجوب اعتباری از منظر ایشان پردازد و نقش آن را در فرایند صدور کنش انسانی روشن کند. بر این اساس، این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که منشأ لزوم، حقیقت و کیفیت پیدایش وجوب اعتباری از منظر علامه طباطبائی در فرایند صدور کنش چیست؟ در ادامه با توجه به سیر مباحث علامه طباطبائی در نظریه اعتباریات، ابتدا لزوم وجوب اعتباری و سپس حقیقت آن بیان می‌شود. پس از آن منشأ این وجوب و در انتها نیز کیفیت پیدایش آن از منظر علامه طباطبائی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در پاسخ به پرسش مذکور با محور قراردادن رساله فی الاعتبارات علامه طباطبائی و رجوع به دیگر آثار ایشان، سعی می‌شود تحلیل دقیق و جامعی از این وجوب ارائه شود. در پرتو این تحلیل، زوایای مهمی از نظریه اعتباریات علامه طباطبائی نیز روشن خواهد شد.

### لزوم وجوب اعتباری در کنش

به اعتقاد علامه طباطبائی، افعال انسان بر علوم اعتباری متوقف است؛ زیرا تحقق اراده بر این علوم متوقف است. ایشان در رساله اعتباریات، بر توقف اراده بر علوم اعتباری استدلالی اقامه کرده است (طباطبائی، بی تا ب: صص ۳۴۵-۳۴۴). در این استدلال، توقف اراده بر علم (اذعان یا تصدیق) امر بدیهی و بی‌نیاز از اثبات تلقی شده است. سپس نشان داده می‌شود که متعلق اذعانی که اراده از آن تحقق می‌یابد نمی‌تواند نسبت ضروری حقیقی باشد، بلکه نسبتی غیر ضروری و غیر حقیقی است. در ادامه بر اساس اتحاد و سنخیت نسبت با طرفین و کیفیت آن، بر اعتباری بودن طرفین نسبت و کیفیت آن استدلال می‌شود؛ بنابراین، برای تحقق اراده نسبتی غیر حقیقی و غیر ضروری با طرفین و کیفیتی اعتباری لازم است. این کیفیت در واقع همان وجوب اعتباری است.

در ادامه، استدلال علامه به تفصیل بیان می‌شود. برای فهم بهتر این استدلال، سعی شده است استدلال مزبور با توجه به دیگر آثار علامه تقریر شود.

۱. انسان و بلکه هر موجود دارای ادراک تکامل نمی‌یابد مگر به واسطه افعال ارادی خویش.<sup>۱</sup>

۱. نظر به اینکه استدلال مزبور علاوه بر توقف اراده بر اعتبار، توقف کمال حقیقی انسان بر افعال ارادی را نیز بیان می‌کند، مقدمه اول این استدلال دخالتی در مدعای این قسمت ندارد و تنها برای تقریر کامل متن استدلال علامه طباطبائی در اینجا آورده شده است.

۲. اراده نیز تحقق نخواهد یافت مگر به واسطه علم؛ به عبارت دیگر، اراده نیز بر علم متوقف است. از نظر علامه طباطبایی، این دو گزاره بدیهی و بی نیاز از اثبات است.
۳. بنابراین، طبیعت نوعی انسان اقتضای ادعاناتی<sup>۱</sup> (تصدیق) دارد که اراده از آن ادعانات تکون پیدا می کند.<sup>۲</sup>
۴. متعلق این اذعان یا الف) نسبت ضروری حقیقی است یا ب) نسبت غیر ضروری غیر حقیقی. مراد از نسبت ضروری حقیقی نسبتی است که در خارج، بین دو طرف نسبت که می توانند در خارج تحقق عینی پیدا کنند، موجود می شود؛ چه این نسبت صادق باشد مانند گزاره «انسان متعجب است» و «انسان» و «متعجب» می توانند در خارج تحقق عینی پیدا کنند. هنگامی که این دو در خارج تحقق پیدا کنند، نسبت ضروری حقیقی بین این دو نیز در خارج تحقق پیدا می کند.
- بر اساس تعریفی که از نسبت ضروری حقیقی ارائه شد، به نظر می رسد مراد علامه از نسبت غیر ضروری غیر حقیقی، نسبتی است که بین امور غیر حقیقی تحقق پیدا می کند.
۵. ادعانی که متعلق آن نسبت ضروری حقیقی است منجر به تحقق اراده نمی شود. زیرا چنین ادعانی فقط در مقام کشف از خارج است؛ به عبارت دیگر، حیثیتی جز کاشفیت ندارد؛ بنابراین، اذعان به این نسبت با مقام عمل ارتباطی ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲: ص ۱۱۵).<sup>۳</sup>

۱. علم اگر اذعان به یک نسبتی باشد، تصدیق خواهد بود و الا تصور است (عبدالله بن حسین الیزدی، ۱۳۸۸: ص ۱۴)؛ بنابراین، مراد از اذعان در بیان علامه تصدیق است، زیرا در ادامه به متعلق اذعان پرداخته و پیرامون آن سخن خواهد گفت. مؤید این معنا تصریح ایشان در رساله برهان به یکی بودن «تصدیق» و «اذعان به نسبت» است (طباطبایی، بی تا ب: ص ۲۲۵). البته به نظر می رسد مراد علامه از استعمال واژه اذعان اشاره به حیثیت فعالانه، فرمانگری، قاطعیت و حتمیتی است که در علوم اعتباری نهفته است؛ برخلاف علوم حقیقی که از این ویژگی ها نهی است و حیثیتی منفعلانه دارد.

۲. گفتنی است که از نظر علامه طباطبایی، علم در فاعل های علمی از لوازم طبیعت نوعی فاعل به شمار می رود. عبارت ایشان در حاشیه اسفار در این باب چنین است: «أما الفاعل الذي لعلمه دخل في صدور فعله فلا شك أن العلم فيه من لوازم نوعيته» (صدرالدین شیرازی و طباطبایی، ۱۳۶۸، ج ۲: ص ۲۲۰).

۳. علامه در المیزان ادراکات انسان را به دو قسم تقسیم می کند؛ قسمی که صلاحیت واسطه شدن بین انسان و افعالش را ندارد بلکه تنها از خارج حکایت می کند و قسمی که برخلاف قسم اول، صلاحیت واسطه شدن بین انسان و افعالش را دارد که همان علوم اعتباری است: «إذا كررت النظر في هذه العلوم والإدراكات وجدت شطرا منها لا يصلح لأن يتوسط بين الإنسان وبين أفعاله الإرادية [...] فهذه العلوم والإدراكات لا يوجب حصولها لنا تحقق إرادة ولا صدور فعل، بل إنما تحكي عن الخارج حكاية. و هناك شطر آخر بالعكس من الشطر السابق [...] فهذه سلسلة من الأفكار و

۶. بنابراین، اذعاناً منجر به شکل‌گیری اراده می‌شود که به نسبتی غیر حقیقی و غیر ضروری تعلق بگیرد.

۷. چنین اذعاناً تحقق نخواهد یافت مگر اینکه یا طرفین نسبت غیر حقیقی باشد یا کیفیت نسبت غیر حقیقی باشد یا یکی از این امور (یکی از دو طرف نسبت، هر دو یا کیفیت نسبت) غیر حقیقی باشد. زیرا:  
الف - از نظر علامه طباطبائی، نسبت بین دو طرف، قائم به دو طرف و رابطه به آن دو است؛ به عبارت بهتر، وجود نسبت وجود رابطه تلقی می‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱: ص ۵۰).

ب - وجود رابطه بودن نسبت مستلزم آن است که دو طرف نسبت با یکدیگر اتحاد وجودی داشته باشند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱: ص ۵۱).

ج - لازمه چنین اتحادی سنخیت بین نسبت و دو طرف نسبت است.

د - بنابراین، یا هر سه (نسبت و دو طرف آن) اموری حقیقی اند یا اموری اعتباری؛<sup>۱</sup> از این رو، اگر نسبت امری اعتباری باشد، لازم است به حکم سنخیت بین نسبت و

الإدراکات لا هم لنا إلا أن نشغل بها و نستعملها و لا يتم فعل من الأفعال الإرادية إلا بتوسيطها و التوسل بها لاقتناء الكمال و حياة مزايا الحياة. و هي مع ذلك لا تحكي عن أمور خارجية ثابتة في الخارج مستقلة عنا و عن أفهامنا كما كان الأمر كذلك في القسم الأول فهي علوم و إدراکات غير خارجة عن محوطة العمل و لا حاصلة فينا عن تأثير العوامل الخارجية» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲: ص ۱۱۵).

«لا ريب أن لنا علوماً و تصديقات نركن إليها، و لا ريب أنها على قسمين: القسم الأول: العلوم و التصديقات التي لا مساس لها طبعاً بأعمالنا و إنما هي علوم تصديقية تكشف عن الواقع و تطابق الخارج سواء كنا موجودين عاملين أعمالنا الحيوية الفردية أو الاجتماعية أم لا كقولنا: الأربعة زوج، و الواحد نصف الاثنين، و العالم موجود، و إن هناك أرضاً و شمساً و قمراً إلى غير ذلك، و هي إما بديهية لا يدخلها شك. و إما نظرية تنتهي إلى البديهيات و تبين بها. و القسم الثاني: العلوم العملية و التصديقات الوضعية الاعتبارية التي نضعها للعمل في ظرف حياتنا، و الاستناد إليها في مستوى الاجتماع الإنساني فنستند إليها في إرادتنا و نعلل بها أفعالنا الاختيارية، و ليست مما يطابق الخارج بالذات كالقسم الأول و إن كنا نوقعها على الخارج إيقاعاً بحسب الوضع و الاعتبار لكن ذلك إنما هو بحسب الوضع لا بحسب الحقيقة و الواقعية كالأحكام الدائرة في مجتمعاتنا من القوانين و السنن و الشئون الاعتبارية كالولاية و الرئاسة و السلطنة و الملك و غيرها» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۸: ص ۵۳).

۱. در نتیجه اگر در قضیه‌ای یکی از طرفین اعتباری باشد، نسبت و طرف دیگر نیز اعتباری است و اگر حقیقی باشد، حقیقی خواهد بود (طباطبائی، بی‌تا: صص ۳۰۹ و ۳۲۹). متن علامه در رساله ترکیب در این باب چنین است: «قد تبين في بعض الفصول في مقالة الوجود و العدم من الفلسفة الاولى أن البرهان الناهض على اتحاد العرض و الموضوع ينهض بالتعميم في كل موضوع و محموله و يلزم ذلك ضابط كلي، و هو أن أحد طرفي النسبة في القضية، بل كل نسبة إذا لم تكن نسبة بالعرض إن كان أمراً حقيقياً كان الآخر كذلك، و إن كان أمراً اعتبارياً غير حقيقي كان الآخر كذلك أيضاً». متن ایشان در رساله تحلیل در این باره چنین است: «و اعلم أن كل قضية أحد طرفي نسبتها، موضوعاً كان أو محمولاً، كان حقيقياً، فالطرف الآخر و النسبة كذلك و إن كان اعتبارياً فاعتبارياً».

طرفین نسبت، طرفین آن نیز اعتباری باشند. علامه در حاشیه‌های کفایه نیز بر همین مطلب تصریح کرده است: «آن دوران نسبة بین أطرافها یوجب تحقق أطرافها فی سنخ وعانها ای کون الأطراف مسانحة للنسبة فالنسبة ان كانت حقيقية كانت أطرافها حقيقية وان كانت اعتبارية كانت اعتبارية. فنسبة الملكية الاعتبارية انما تدور بین المالك و المملوك لا بین عین زید و عین العقار مثلاً» (طباطبایی، بی‌تاب، ج ۱: ص ۱۲۱)؛ «أطراف النسب الاعتبارية یجب ان تكون اعتبارية» (طباطبایی، بی‌تاب، ج ۱: ص ۱۴۰).

و- اگر نسبت غیرحقیقی باشد، لازم است کیفیت آن نیز غیرحقیقی باشد، زیرا از نظر علامه طباطبایی، وصف امر اعتباری نیز امری اعتباری است؛ چراکه ارتباط وصف و موصوف یک ارتباط حقیقی است و ارتباط حقیقی بین دو شیء، مستلزم وحدت حقیقی آن دو خواهد بود (طباطبایی، بی‌تاب: ص ۳۵۱)؛ بنابراین، اگر موصوف غیرحقیقی باشد، وصف آن نیز غیرحقیقی خواهد بود؛ از این رو، با توجه به اینکه کیفیت نسبت وصفی نسبت است، در صورت اعتباری بودن نسبت، کیفیت آن نیز اعتباری خواهد بود. ز- بنابراین، اگر نسبت غیرحقیقی و غیرضروری باشد، کیفیت و طرفین آن نیز غیرحقیقی و غیرضروری خواهند بود.

۸. بنابراین، افعال ارادی انسان متوقف بر اراده است و تحقق اراده متوقف بر اذعان به نسبت غیرحقیقی و غیرضروری است و چنین اذعانی تحقق پیدا نخواهد کرد مگر آنکه کیفیت و طرفین نسبت اموری غیرحقیقی و به اصطلاح علامه اموری اعتباری باشند.<sup>۱</sup> در بحث کیفیت پیدایش وجوب اعتباری خواهد آمد که کیفیت نسبت، که براساس استدلال بالا امری اعتباری دانسته شد، همان وجوب اعتباری است؛ از این رو، با توجه به استدلال بالا، از منظر علامه طباطبایی برای انجام هر کنشی لازم است وجوب اعتباری انشا شود. از نظر علامه طباطبایی، افعال انسان نه تنها بر علوم اعتباری توقف دارد، بلکه علوم اعتباری،

۱. متن این استدلال در رساله اعتباریات، چنین است: «نوع الإنسان، بل کلّ ذي إدراك، لا یتکمل إلا بأفعال تتوقف علی الإرادة، و الإرادة لا تتم إلا عن علم، و هذا بالضرورة فهو بمبدأ نوعيته یقضی اذعانات تتكون عنها الإرادة، لكنّ الإذعان بالنسبة الضرورية الحقيقية بمعنی النسبة التي توجد في الخارج بین طرفین من شأنهما أن یوجدا بعینهما في الخارج بعینه، سواء كانت النسبة صادقة، كقولنا: "الإنسان متعجب"، أو كاذبة، كقولنا: "الفرس ناطق". وبالجملة: الإذعان بهذه النسبة لا یوجب إرادة، فهي عن علم بنسبة غیر حقيقية غیر ضرورية، و هذا لا یتم إلا أن تكون النسبة غیر حقيقية الطرفین و کیفیة أو غیر حقيقية شیء من ذلك. فتبین أنّ الإنسان بالطبع محتاج إلى علم و رأي غیر حقیقی تتم به إرادته و بها کماله الحقيقي» (همان: صص ۳۴۵-۳۴۴).

مستقیم و بدون واسطه موجب صدور افعال انسان می‌شود (طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: ص ۲۳۴). توجه به استدلال بالا این مدعا را نیز تأیید می‌کند.

### حقیقت و جوب اعتباری

از نظر علامه طباطبایی، هنگامی که در فرایند صدور فعل، حد یا حکم امور حقیقی به واسطه قوه واهمه به اشیای دیگر داده شود، امور اعتباری تحقق می‌یابند (طباطبایی، بی تا ب: ص ۳۴۶). توجه به دلیلی که در رساله اعتباریات آمده است، (طباطبایی، بی تا ب: ص ۳۴۶)، علاوه بر تبیین این مدعا، آن را نیز وضوح می‌بخشد. در تقریر این دلیل سعی میشود مقدمات پنهان آن به منظور تسهیل در فهم بیان شود. تقریر دلیل مزبور چنین است:

از منظر علامه طباطبایی، علوم اعتباری باید انتزاعشان به امور حقیقی ختم شود. زیرا اگر نفس این امور را بدون استعانت از خارج انشا کند، صدق این امور بر خارج متغیر خواهد بود؛ یعنی یا بر همه اشیای صدق می‌کنند یا بر هیچ‌یک از اشیای صدق نخواهند کرد. به عنوان مثال، اگر به کلمات موجود در زبان فارسی توجه کنیم، خواهیم دید هر یک از این کلمات بر صوتی خاص اطلاق می‌شوند. اما اگر این کلمات بدون آنکه با عالم خارج ارتباط داشته باشند از جانب نفس انشا می‌شدند، آنگاه یا بر هر صوتی قابل اطلاق بودند و در نتیجه دلالت آن‌ها به یک صوت خاصی منحصر نمی‌شد یا بر هیچ صوتی اطلاق نمی‌شدند. اما می‌دانیم که صدق علوم اعتباری بر خارج متغیر نیست. زیرا به واسطه این علوم افعال متناسب با این علوم را انجام می‌دهیم. بنابراین، بین علوم اعتباری و امور حقیقی نسبتی برقرار است.

این نسبت در خارج تحقق ندارد. زیرا نسبت بین دو امر همواره در ظرف طرفین تحقق دارد، اما علوم اعتباری در خارج تحقق ندارند و محال است در خارج تحقق پیدا کنند؛ از این رو، نسبت بین علوم اعتباری نیز در خارج تحقق ندارد. اما تحقق امر حقیقی در ذهن به عنوان وجود ذهنی ممکن است. بنابراین، نسبت بین امور حقیقی و علوم اعتباری در ذهن تحقق دارد.

هنگام انشای علوم اعتباری این عمل با مشارکت معنای امور حقیقی، نه واقعیت خارجی آن امور، انجام می‌شود. زیرا بدون چنین مشارکتی، نسبتی که بین علوم اعتباری و امور حقیقی لازم بود، تحقق نخواهد یافت. اما مراد از مشارکت چیست؟ علامه پاسخ می‌دهد که مراد از مشارکت، نوعی اتحاد بین معانی حقیقی و علوم اعتباری است.

حکم به اتحاد بین دو شیء کار عقل یا قوه واهمه است (صدرالدین شیرازی و طباطبایی، ۱۳۶۸، ج ۸: ص ۲۱۹). با توجه به اینکه صدق علوم اعتباری بر خارج متغیر نیست و به واسطه

علوم اعتباری افعال متناسب با این علوم انجام میشود، باید گفت حکم به اتحاد در ظرف عمل تحقق می‌یابد؛ از طرف دیگر، متعلق عمل نیز امر جزئی است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۲: ص ۱۸۴)؛ بنابراین، حکم به اتحاد کار قوه واهمه است. زیرا واهمه امور جزئی را ادراک می‌کند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۲: ص ۱۴۸).

بنابراین، علوم اعتباری همان امور حقیقی هستند که واهمه حد یا حکم این امور را به اشیای دیگر سرایت داده است. زیرا در غیر این صورت، امور حقیقی و اعتباری وجه اتحاد و وجه اختلاف نخواهند داشت؛ درحالی‌که بین آن‌ها، اتحاد و اختلاف وجود دارد. بر این اساس می‌توان گفت اعتبار یعنی دادن حد یا حکم شیئی به شیء دیگر به واسطه فعل و تصرف قوه واهمه؛<sup>۱</sup> از این رو، وجوب اعتباری در واقع همان حد یا حکم وجوب حقیقی است که به واسطه قوه واهمه به اشیای دیگر داده شده است.

علامه در کتاب نه‌ایة الحکمة، علوم اعتباری را چنین تعریف می‌کند: تصورات و تصدیقاتی که خارج از ظرف عمل تحقق ندارند؛ این علوم با استعاره از حد مفاهیم حقیقی برای انواع اعمال که حقیقتشان حرکات مختلفی است و متعلقات این اعمال، با هدف رسیدن به یک سلسله اهداف مطلوب در زندگی تحقق می‌یابند. مانند اعتبار ریاست برای رئیس قوم و اعتبار مالکیت برای زید در نسبت با مالی که به دست آورده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲: ص ۱۹۰).

تعریف اعتباریات در کتاب نه‌ایة الحکمة با تعریفی که از رساله اعتباریات ذکر شد تفاوتی ندارد؛ جز اینکه در نه‌ایة به غرض اعتبار و اشیایی که حد یا حکم امور حقیقی برای آن‌ها انشا می‌شود نیز اشاره شده است. این اشیا افعال انسان و متعلقات این افعال است. مراد از متعلق افعال، شیء خارجی‌ای است که فعل در آن تصرف می‌کند.

به‌عنوان مثال، هنگامی که «ریاست» برای یک شخص در نسبت با گروهی اعتبار می‌شود، عنوان «ریاست» برای افعال این شخص و عنوان «مرئوس» برای افرادی که ریاست رئیس متوجه

۱. عبارت علامه در رساله اعتباریات چنین است: «فلنبتین أنّ هذا الأذعان والعلم غیر الحقیقی ما هو فی ذاته. فنقول: إنّ هذه المعانی والأمر غیر الحقیقی لا بدّ أن تنتهی انتزاعاً إلى الأمور الحقیقیة، سواء كانت تصویریة أو تصدیقیة، لأنّ النفس لیست تنشئها فی ذاتها بلا استعانة بالخارج، وإلاّ لم یکن صدقها علی الخارج غیر متغیر کالكلام یقع دائماً محمولاً علی الأصوات بشرط مخصوص، فبینها [أی المعانی والأمر غیر الحقیقیة] و بین الأمور الحقیقیة نسبة ما، وهذا [أی کون النسبة بین الأمور غیر الحقیقیة والأمر الحقیقیة] لیس فی الخارج فهو فی الذهن، وهذا [أی کون النسبة بین الأمور غیر الحقیقیة والأمر الحقیقیة] لیس بانشاء النفس إیّاها من غیر مبدأ، كما عرفت، فهو بمبدأ و بمشاركة المعانی الحقیقیة إذ بدونها لا ارتباط بین المعانی البتة، ونعني بالمشاركة نوعاً من الاتحاد، فهي [أی المعانی غیر الحقیقیة] المعانی الحقیقیة مع تصرف ما من الوهم وإلاّ لم یتحدا و لم یختلفا، وهو ظاهر. فتبتین من جمیع ذلك أنّ الاعتبار: هو إعطاء حدّ الشیء أو حکمه لشیء آخر بتصرف الوهم و فعله» (طباطبایی، بی‌تاب: ص ۳۴۶).



آنان است اعتبار می‌شود. هنگامی که این شخص خود را در نسبت با گروه «رئیس» و آنان را «مرئوس» و نسبت بین خود و آنان را «ریاست» تلقی کند، می‌تواند اعمال ریاست کند؛ از این رو، اعمال ریاست این شخص متوقف بر اذعان به نسبتی غیر حقیقی و غیر ضروری بین خود و گروه است.

در برهانی که در قسمت قبل در باب لزوم وجوب اعتباری بیان شد، چنین نتیجه گرفته شد که تحقق اراده متوقف بر اذعان به نسبتی غیر حقیقی و غیر ضروری است و چنین اذعانی تحقق پیدا نخواهد کرد مگر آنکه نسبت، طرفین و کیفیت آن امری اعتباری باشند. بر این اساس، می‌توان گفت مراد از طرفین نسبت در افعالی که نیازمند متعلق هستند فاعل و شیء خارجی است و در افعالی که نیازی به متعلق ندارند فاعل و خود فعل است. در ادامه، برای توضیح بیشتر، مثالی بیان می‌شود.

انسان هنگام گرسنگی ابتدا صورت احساسی و لذتی که در حالت سیری داشت را یادآور می‌شود و آن حالت سیری را خواسته خود می‌پندارد. در این هنگام چون سیری را در گرو خوردن غذا می‌بیند، خوردن غذا را خواسته خود تلقی می‌کند. با توجه به اینکه خوردن غذا در گرو شیئی خارجی به نام غذاست، غذا را خواسته خود می‌پندارد. بر این اساس، یکی از طرفین نسبت در اذعانی که کنش بر آن متوقف است همواره فاعل کنش است. طرف دیگر در حقیقت صورت احساسی مطلوب فاعل است. با توجه به اینکه صورت احساسی مطلوب بر کنش خاصی توقف دارد، آن کنش نیز غرض انسان تلقی می‌شود و طرف نسبت قرار می‌گیرد. نظر به اینکه ممکن است کنش مزبور بر شیئی خارجی، مانند غذا در مثال خوردن، متوقف باشد، آن شیء خارجی نیز غرض انسان تلقی می‌شود و طرف نسبت قرار می‌گیرد. در این هنگام فعل، نسبت بین فاعل و متعلق فعل قرار می‌گیرد.

حال باید پرسید با توجه به اینکه فاعل، فعل و شیء خارجی پیش‌گفته اموری حقیقی هستند، چگونه ممکن است در نسبت غیر حقیقی غیر ضروری نقش داشته باشد و طرفین نسبت یا خود نسبت قرار بگیرند؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان از پاسخ علامه طباطبایی در رساله ترکیب به این سؤال که چگونه یک امر اعتباری بر یک امر حقیقی یا بالعکس حمل می‌شود استفاده کرد. از نظر علامه، هنگامی که یک امر اعتباری بر یک امر حقیقی حمل می‌شود، با توجه به اتحاد نسبت و طرفین آن، اگر نسبت اعتباری باشد، امر حقیقی وجه اعتباری می‌یابد و از این حیث طرف نسبت قرار می‌گیرد. اگر نسبت حقیقی باشد، حقیقتی که امر اعتباری از آن انتزاع شده است طرف نسبت قرار می‌گیرد

(طباطبایی، بی‌تاب: ص ۳۰۹). بر این اساس، فاعل، فعل و شیء خارجی مزبور در مقام عمل، وجهه اعتباری می‌یابد و از این حیث، فاعل و شیء خارجی طرفین نسبت قرار می‌گیرد و فعل نیز نسبت بین فاعل و شیء خارجی قرار می‌گیرد.

از این‌رو، در نگاه علامه طباطبایی، آثار مترتب بر امور اعتباری تنها بر موضوع اعتباری مترتب می‌شود؛ بنابراین، انسانی که به‌عنوان مثال در اموال خویش تصرف می‌کند، از این حیث که انسان است تصرف نمی‌کند، بلکه از این حیث که مالک است در اموال خویش تصرف می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ص ۳۱۶). همچنین، تصرف او در اموالش نیز از این حیث که آن اموال را مملوک خود تلقی می‌کند انجام می‌شود؛ بنابراین، نسبت ملکیت اعتباری تنها بین مالک و مملوک که عناوینی اعتباری هستند اعتبار می‌شود، نه بین فرد خاصی از انسان، مثلاً زید، و اموال او بدون اعتبار عنوان مالکیت و مملوکیت (طباطبایی، بی‌تاب الف، ج ۱: ص ۱۲۱).

نکته دیگری که لازم است در تعریف اعتباریات در نه‌ایة الحکمة مورد دقت قرار گیرد، غرض از اعتبار است. در تعریف بیان‌شده در نه‌ایة، غرض از اعتبار رسیدن به یک‌سری اهداف مطلوب در زندگی بیان شده است. علامه طباطبایی در دیگر آثارشان غرض از اعتبار را ترتب آثار حقیقی یک شیء بر شیء دیگر دانسته است (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ص ۳۱۶؛ طباطبایی، بی‌تاب الف، ج ۱: ص ۷۲؛ ج ۲: ص ۲۲۷)؛ از این‌رو، می‌توان گفت این اهداف مطلوب در واقع یا همان ترتب آثار حقایق بر شیء دیگر است یا این ترتب طریق رسیدن به آن اهداف مطلوب است. در هر دو صورت، باید دانست تحقق اعتبار حد یا حکم یک شیء بر شیء دیگر نیازمند تحقق آثار حقیقی شیء اول بر شیء دوم است (طباطبایی، بی‌تاب الف، ج ۱: ص ۷۲)؛ از این‌رو، اگر آثار یک شیء بر شیء دیگر مترتب نشود، در واقع اعتباری صورت نگرفته است؛ اما سؤالی که تعریف کتاب نه‌ایة از علوم اعتباری در ذهن ایجاد می‌کند آن است که اگر علوم اعتباری و رای ظرف عمل تحقق ندارند، آیا مفاهیم اعتباری که بدون انجام هیچ عملی در ذهن حاضرند، ناقض این تعریف نیستند؟

به‌نظر می‌رسد در پاسخ این سؤال، باید توجه داشت که پس از تحقق علوم اعتباری در ظرف عمل، ذهن مفاهیمی از این علوم اخذ می‌کند و با این مفاهیم، آن علوم را مورد حکایت قرار می‌دهد؛ به‌عبارت دیگر، علوم اعتباری همان است که در ظرف عمل تحقق دارد، اما پس از تحقق این علوم، یا آن‌ها در حافظه ذخیره می‌شوند یا ذهن از آن‌ها مفاهیمی حاکی از آن‌ها انتزاع می‌کند یا پس از ذخیره آن‌ها در حافظه، این انتزاع انجام می‌شود؛ بنابراین، باید توجه داشت اعتبار در ظرف عمل تحقق یافته و مفاهیم اعتباری موجود در ذهن از اعتبار در ظرف عمل، اخذ یا انتزاع شده‌اند. دلیل این مدعا را می‌توان جزئی‌بودن اعتبار و کلی‌بودن مفاهیم موجود در ذهن دانست. اعتبارات

مختلف در ظرف عمل، جزئی‌اند؛ اما مفاهیم موجود در ذهن مفاهیمی کلی هستند؛ بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حقیقت اعتبار در ظرف عمل تحقق یافته است و مفاهیم کلی از اعتبارات جزئی تحقق یافته در ظرف عمل انتزاع شده‌اند.

### منشأ وجوب اعتباری

نفس انسان دارای قوایی همچون جاذبه، باصره، هاضمه و غیره است. درازای هر قوه‌ای، دارای ابزاری در بدن برای انجام افعال آن قوه است. در نگاه علامه، منشأ امور اعتباری، صوری از احساساتی درونی است که به واسطه اقتضای این قوا و ابزارها در انسان ایجاد می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲: ص ۱۱۵). از نظر علامه، تمایل و کشش قوا به سمت افعال خود و نفرت و دوری جستن آن‌ها از امور ناملائمشان موجب پدید آمدن این احساسات درونی می‌شود؛ احساساتی مانند حب، بغض، شوق، میل، رغبت و غیره. احساسات پدید آمده از جانب قوا انسان را به سوی اعتبار امور اعتباری می‌کشاند (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲: ص ۱۱۵).<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر، هنگامی که قوه و اهمه حد یا حکم شیئی را شیء دیگر می‌دهد تا امور اعتباری تحقق یابد، این عمل به واسطه صوری از احساسات درونی انجام می‌شود؛<sup>۲</sup> از این رو، منشأ وجوب

۱. متن علامه در المیزان چنین است: «هي [أي العلوم الاعتبارية] مما هيأناه نحن و ألهمناه من قبل إحساسات باطنية حصلت فينا من جهة اقتضاء قوانا الفعالة، و جهازاتنا العاملة للفعال و العمل، فقوانا الغذائية أو المولدة للمثل بنزوعها نحو العمل، و نفورها عما لا يلائمها يوجب حدوث صور من الإحساسات: كالحب و البغض، و الشوق و الميل و الرغبة. ثم هذه الصور الإحساسية تبعثنا إلى اعتبار هذه العلوم و الإدراكات من معنى الحسن و القبح، و ينبغي و لا ينبغي، و يجب و يجوز، إلى غير ذلك».

۲. علامه در اصول فلسفه در تعریف اعتبار به احساسات مذکور اشاره می‌کند: «این عمل فکری را [...] می‌توان تحدید کرد و گفت: عمل نام برده این است که با عوامل احساسی حد چیزی را به چیز دیگری بدهیم» (طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: ص ۱۶۱). علامه در کتاب اصول فلسفه در موارد مختلفی به رابطه ادراکات اعتباری با احساسات درونی انسان پرداخته است: «ممکن است انسان یا هر موجود زنده دیگر (به اندازه شعور غریزی خود) بر اثر احساسات درونی خویش که مولود یک سلسله احتیاجات و جودی مربوط به ساختمان ویژه اش است یک رشته ادراکات و افکاری بسازد که بستگی خاص به احساسات مزبور داشته و به عنوان نتیجه و غایت، احتیاجات نام برده را رفع کند و با بقا و زوال و تبدل عوامل احساسی و یا نتایج مطلوبه، زایل و متبدل شود» (طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: ص ۱۶۴).

«جای تردید نیست که هر پدیده‌ای از پدیده‌های جهان در دایره پیدایش خود با افعالی سروکار دارد و نقاطی را هدف فعالیت خود قرار می‌دهد که با قوا و ابزار و وسایل آن‌ها به حسب طبیعت و تکوین مجهز می‌باشد؛ چنان‌که مثلاً جانوران تخم‌کننده هیچ‌گاه اندیشه زاییدن و شیردادن نمی‌کنند و اگر زاییدن و شیردادن یک جانور زاییده را ببینند، التذادی از تصور آن ندارند و جز آنچه تجهیزات آن‌ها اقتضا می‌کند، چیز دیگری تصور نمی‌کنند و همچنین، آنچه را که به حسب طبیعت با ابزار مناسب وی مجهز هستند نمی‌توانند تصور نکنند یا منافی وی تصور کنند، مثلاً پیش انسان برای جواز خوردن و نزدیکی جنسی حجتی بالاتر از جهاز طبیعی تغذی و تولید مثل نیست... به هر حال، قوای

اعتباری نیز احساسات درونی برآمده از قوای انسان است.

اما چرا قوا به افعال خود تمایل دارند؟ در پاسخ باید گفت زیرا افعال قوا کمال قوا محسوب می‌شوند و به واسطه افعال، نقص قوا برطرف می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱: ص ۴۱۰). توضیح اینک:

از نظر علامه طباطبایی، اگر حب به میوه را به عنوان مثال مورد مذاقه قرار دهیم، آن میوه را به خاطر تعلقش به فعل قوه غاذیه نزد خویش محبوب می‌یابیم. اگر فعل این قوه و استکمالی که بدن به واسطه این قوه برخوردار می‌شود تحقق نمی‌داشت، آنگاه آن میوه محبوب انسان واقع نمی‌شد و اساساً حبی تحقق پیدا نمی‌کرد. بنابراین، درحقیقت، حب بین قوه غاذیه و فعل این قوه تحقق دارد و عبارت است از آن لذتی که قوه مذکور هنگام فعل می‌یابد. ناگفته نماند که مراد از لذت، رضایت خاصی است که قوه به واسطه فعلش می‌یابد.

از نظر ایشان، حب انسان به اشیای دیگر که متعلقشان قوای دیگر نفس هستند نیز به همین منوال است. یعنی آن شیء به خاطر تعلقش به فعل یکی از قوا محبوب انسان واقع می‌شود. ایشان از این مطلب نتیجه می‌گیرند که حقیقت حب به مرجع واحدی بازمی‌گردد و آن عبارت است از تعلق (رابطه) وجودی بین قوای نفس و افعال این قوا. این تعلق موجب حرکت و تمایل قوا به سوی فعل خود (هنگامی که آن کمال، فعلی را فاقد است) و سختی ترک فعل (هنگامی که آن کمال فعلی را داراست) خواهد شد. این ویژگی در همه قوای نفس موجود است. بنابراین، قوای نفس افعال خویش را دوست دارند و به سوی آن جذب می‌شوند و علت آن چیزی نیست جز اینکه افعال قوا در واقع کمال قوا محسوب می‌شود و به واسطه این افعال نقص و نیاز طبیعی قوا برطرف می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱: ص ۴۱۰).<sup>۱</sup>

فعاله ما احساساتی درونی در ما ایجاد می‌کنند، ما انجام دادن افعال قوای خود را دوست داشته و می‌خواهیم و حوادث و وارداتی که با قوای ما ناجورند دشمن داشته و نمی‌خواهیم یا در مورد آن‌ها افعال مقابل آن‌ها را دوست داشته و می‌خواهیم» (طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: صص ۱۸۲-۱۷۹).

«اعتباریات عملی مولود یا طفیلی احساساتی هستند که مناسب قوای فعاله می‌باشند» (طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: ص ۱۹۵؛ و نیز ر.ک: طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: صص ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵).

۱. عبارت علامه در میزان چنین است: «إذا دققنا النظر في حب ما هو غذاء كالفاكهة مثلا وجدناه محبوبا عندنا لتعلقه بفعل القوة الغاذية، و لولا فعل هذه القوة و ما يحوزه الإنسان بها من الاستكمال البدني لم يكن محبوبا و لا تحقق حب، فالحب بحسب الحقيقة بين القوة الغاذية و بين فعلها، و ما تجده عند الفعل من اللذة، و لسنا نعني باللذة لذة الذائقة فإنها من خوادم الغاذية و ليست نفسها، بل الرضى الخاص الذي تجده القوة بفعلها، ثم إذا اخترنا حال حب النساء وجدنا الحب فيها يتعلق بالحقيقة بالوقوع، و تعلقه بهن ثانيا و بالتبع، كما كان حب الغذاء متعلقا بنفس الغذاء ثانيا و بالتبع، و الوقوع أثر القوة المودعة في الحيوان، كما كان التغذي كذلك أثرا لقوة فيه، و من هنا يعلم أن هذين الحبين يرجعان إلى مرجع واحد و هو تعلق وجودي بين هاتين القوتين و بين فعلهما أي كمالهما الفعلي. فإن

گفتنی است که علامه در بیان پیشین، ابتدا حب بین قوای فعاله و افعال این قوا را بررسی کرد و سپس این مطلب را به همه قوا تعمیم داد؛ از این رو، همه قوا به افعال خود حب دارند و براساس این حب به افعال خود تمایل دارند و احساساتی متناسب با افعال خود را در درون انسان پدید می‌آورند. بنابراین، منشأ اعتبارات منحصر در قوای طبیعی انسان نیست و فعالیت دیگر قوا را نیز در بر می‌گیرد. به عنوان نمونه، شوق قوه عاقله به دانستن انسان را به تعلم سوق می‌دهد.

### کیفیت پیدایش وجوب اعتباری

همان‌گونه که در لزوم وجوب اعتباری در کنش بیان شد، تحقق افعال انسان متوقف بر اذعان به نسبتی غیرحقیقی و غیرضروری است و این نسبت تحقق نمی‌یابد مگر اینکه طرفین و کیفیت آن نیز اعتباری باشند. علامه طباطبائی در برهان خود بر لزوم اعتبار در کنش، به چستی این کیفیت اعتباری و چگونگی انشای آن پرداخته و تنها به لزوم حضور کیفیتی اعتباری در فرایند صدور کنش بسنده کرده است. اما پس از این برهان در رساله فی الاعتباریات به روش «توهم مجرد»<sup>۱</sup> نشان می‌دهد این کیفیت وجوب اعتباری است و علاوه بر آن، به کیفیت پیدایش این اعتبار نیز می‌پردازد. در ادامه بیان ایشان تقریر می‌شود.

اگر انسان در خودش تعمق کند و خود را در ابتدای ورود به دنیا به صورت مجرد از هر غیری در نظر بگیرد (خیال کند)، یا آنکه نوزادی را توهم کند - که هم اکنون متولد شده است و هیچ دانشی جز برخی اعتقادات اولیه ندارد و البته می‌داند که خودش خودش است و برخی اعضایش را حس می‌کند و می‌داند این اعضا اعضای بدن اوست - و در معده این نوزاد غذایی قرار گیرد، آنگاه انسان یا نوزاد یادشده میان حالتی که از خودش در نسبت با خودش می‌یابد و نسبتی که بین بدن و سرش

لهذا التعلق المسمى حيا أثرا في المتعلق (اسم فاعل) و هو حركة القوة و انجذابها نحو الفعل إذا فقدته و تخرجها عن تركه إذا وجدته، و هاتان الخاصتان أو الخاصة الواحدة نجدها موجودة في مورد جميع القوى الإدراكية التي لنا و أفعالها و إن قوتنا الباصرة و السامعة و الحافظة و المتخيلة و غيرها من القوى و الحواس الظاهرية و الباطنية جميعها - سواء كانت فاعلة أو منفعة - على هذه الصفة فجميعها تحب فعلها و تنجذب إليها و ليس إلا لكون أفعالها کمالات لها يتم بها نقصها و حاجتها الطبيعية».

۱. روش علامه طباطبائی در رساله فی الاعتباریات اقامه برهان در صورت امکان بر مدعای خویش است. اما در مواضعی که اقامه برهان ممکن نیست، به روش «توهم مجرد» توسل می‌جوید و از این طریق بر مدعای خویش دلیل اقامه می‌کند (طباطبائی، بی تا ب: ص ۳۴۰). از آنجاکه دلیل ایشان بر کیفیت اعتبار وجوب در فرایند صدور کنش دلیلی برهانی نیست، باید گفت به روش «توهم مجرد» است. با توجه به مواردی که علامه از روش توهم مجرد استفاده کرده است (همان: صص ۳۴۷، ۳۷۲)، به نظر می‌رسد، مراد ایشان از «توهم مجرد» آن است که اگر انسان خود را از همه شوائب و مشاغل خالی کند و سپس مقدماتی مرتبط با مدعا را لحاظ کند و به مدعا بنگرد، آنگاه مدعا را تصدیق خواهد کرد.

می‌یابد، تفاوتی نمی‌گذارد. حالتی که او از خودش می‌یابد در واقع همان احساسات و لذات درونی ملایمی است که در حالت سیری در خودش می‌یابد. او بین نسبتی که حالت سیری با او دارد و نسبتی که میان بدن و سرش حاکم است، تفاوتی نمی‌گذارد.

نسبتی که این انسان یا نوزاد میان بدن و سرش می‌یابد نسبت ضرورت حقیقی است؛ به عبارت دیگر، او میان نسبت خود با حالت سیری و نسبت ضرورتی که بین بدن و سرش می‌یابد تفاوتی نمی‌گذارد. سپس هنگامی که غذا هضم و معده از غذا خالی و او گرسنه شد، دوباره همان نسبت ضروری را ادراک<sup>۱</sup> می‌کند و به واسطه همین عقیده‌ای که به این نسبت ضروری دارد، تفاوتی بین این نسبت ضروری و نسبت بین حالت سیری و خود نمی‌گذارد و به سمت غذا حرکت می‌کند. ضرورتی که این انسان یا نوزاد در هنگام گرسنگی ادراک می‌کند و به واسطه آن به سمت غذا می‌رود همان وجوب اعتباری است.<sup>۲</sup>

ناگفته نماند هرچند علامه منشأ انتزاع ضرورت حقیقی را نسبت بین بدن و سر می‌داند، در رساله الانسان فی الدنيا منشأ آن را قضایای حقیقی خارجی معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۴۲۶: ص ۴۸) و در اصول فلسفه منشأ آن را نسبت بین قوای فعاله و فعل آن‌ها برمی‌شمارد (طباطبایی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: ص ۱۸۸). در نگاه علامه طباطبایی، بسیار اتفاق می‌افتد که انسان کارهایی را بر اثر عادت، نادانی، عصبانیت و غیره انجام می‌دهد، در حالی که خود می‌داند این قبیل کارها هیچ وجوبی ندارد، بلکه کارهایی غیر لازم و ناشایست است. اما از نظر ایشان: «باریک بینی در همین موارد صحت و درستی نظریه نام‌برده [وجوب اعتباری برای هر فعل و ترکی] را تأیید می‌کند. زیرا ما می‌بینیم که کسانی که این‌گونه کارهای پست نابایسته یا ناشایسته را با اعتقاد و اعتراف به عدم لزوم یا با ایمان به لزوم عدم انجام می‌دهند، گاهی که از آنان پرسیده شود که با اینکه می‌دانید و می‌گویید که این‌گونه کارها نکردنی است؛ پس چرا می‌کنید؟ به‌عنوان عذر و پوزش پاسخ می‌دهند که چاره نداریم چون عادی هستیم [عادت داریم] یا در نکردن فلان محذور را داریم یا مجبور بودیم و از نکردن ترسیدیم و مانند این پوزش‌ها. روشن است که مفهوم پوزششان این است که وجوب فعل

۱. تعبیر علامه در اینجا «أحس» است. اما با توجه به اینکه نسبت ضروری، متعلق احساس به معنای اصطلاحی آن واقع نمی‌شود، باید گفت مراد از احساس معنای لغوی آن یعنی ادراک است.

۲. متن علامه در این باره چنین است: «إِنَّا إِذَا تَعَمَّقْنَا وَخَلْنَا مِنْ أَنْفُسِنَا مَجْرَدَةً إِيَّاهَا بَادِي وَقَوَعْنَا فِي الدُّنْيَا أَوْ تَوَهَّمْنَا طِفْلاً تَوَلَّدَ الْآنَ وَلَمْ يَأْخُذْ مِنَ الْمَعَارِفِ غَيْرِ بَعْضِ الْإِعْتِقَادَاتِ الْأُولِيَّةِ، وَقَدْ عَرَفَ أَنَّهُ هُوَ وَأَحْسَ بَعْضَ أَعْضَائِهِ، وَأَنَّهُ مِنْ بَدْنِهِ، وَإِذْ كَانَ لَهُ قُوَى مِنْهَا الْغَاذِيَّةُ وَالْهَاضِمَةُ، وَقَعَّ فِي مَعْدَتِهِ شَيْءٌ، فَالْحَالَةُ الَّتِي يَجِدُهَا مِنْ نَفْسِهِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَفْرَقْ بَيْنَهَا وَبَيْنَ النِّسْبَةِ الَّتِي بَيْنَ بَدْنِهِ وَرَأْسِهِ، وَالنِّسْبَةُ نِسْبَةُ الضَّرُورَةِ. ثُمَّ إِذَا خَلَّتْ مَعْدَتُهُ بِالْهَضْمِ وَجَاعَ أَحْسَ ثَانِيًا بَعَيْنَ هَذِهِ النِّسْبَةِ وَتَحَرَّكَ نَحْوَ الْغَدَاءِ بَعَيْنَ هَذِهِ الْعَقِيدَةِ فِي النِّسْبَةِ. فَهَذَا هُوَ الْوَجُوبُ الْإِعْتَابِيُّ وَمَنْشَأُ الضَّرُورَةِ الْحَقِيقِيَّةِ» (طباطبایی، بی‌تاب: ص ۳۴۷).

مقید به عدم تحقق عذر بوده؛ یعنی فعل در صورت تحقق عذر وجوب نداشته یعنی فعل با اعتقاد وجوب انجام گرفته است» (طباطبائی و مطهری، ۱۳۶۴، ج ۲: ص ۱۹۹).<sup>۱</sup>

براساس عبارت بالا، از نظر علامه، وجوب اعتباری یا بدون هیچ قیدی اعتبار می شود (وجوب مطلق)، یا مقید به شیئی اعتبار می شود (وجوب مقید). از نظر ایشان، هنگامی فعل تحقق می یابد که وجوب یا به طور مطلق اعتبار شود یا اگر مقید اعتبار شده، قید آن تحقق یابد.

### نتیجه گیری

۱. افعال ارادی انسان متوقف بر اراده و اراده متوقف بر اذعان به نسبت غیرحقیقی غیرضروری است. اذعان به چنین نسبتی تحقق پیدا نخواهد کرد مگر آنکه طرفین نسبت، نسبت و کیفیت نسبت اموری غیرحقیقی و به اصطلاح علامه، اعتباری باشند. این نسبت اعتباری همان وجوب اعتباری است.
۲. از نظر علامه طباطبائی، هنگامی که در فرایند صدور فعل، حد یا حکم امور حقیقی به واسطه قوه واهمه به اشیا دیگر داده شود، امور اعتباری تحقق می یابند؛ از این رو، وجوب اعتباری نیز به همین منوال تحقق می یابد.
۳. منشأ امور اعتباری و وجوب اعتباری، صوری از احساسات درونی مانند حب، بغض، شوق، میل، رغبت و غیره است که به واسطه اقتضای قوا و ابزارهای آن ها در انسان ایجاد می شود.
۴. در نگاه علامه، همه قوای نفس احساسات مربوط به خود را پدید می آورند و از این طریق، به سمت افعال خود حرکت می کنند و تکامل می یابند؛ از این رو، علاوه بر افعال جوارحی، افعال جوانحی (درونی) نیز براساس همین احساسات درونی و اعتبارات مرتبط با آن انجام می شود. بنابراین، در انجام افعال جوانحی نیز وجوب اعتباری دخالت دارد.
۵. از نظر علامه طباطبائی، هیچ فعل و ترکی خالی از وجوب اعتباری نیست؛ بنابراین، هر کنشی که صادر می شود با این وجوب انجام می شود.
۶. انسان در هنگام نیاز قوا، احساس درونی ملائمی را که قبل از آن نیاز داشت به یاد می آورد و آن

۱. علامه در رساله اعتبارات نیز به این مطلب اشاره کرده و آن را یکی از راه های استدلال بر اعتبار وجوب دانسته است: «يمكن الاستدلال على ذلك [أى عدم خلو الفعل والترك عن الوجوب] بعد التجرد والتعمق المذكور بما سيجيء إن شاء الله من حديث الاعتذار» (طباطبائی، بی تا: ص ۳۴۷)؛ و هذا هو الحديث الاعتذار: «إنّ ما ربّما يترائی من خلاف ذلك كمن يذعن بحسن شيء و وجوبه و لا ينحو نحوه، و أمثال ذلك، فإنّنا نجده يعتذر لا محالة بشيء، فهذا الشيء هو الذي يعتقد بوجوبه فهو يعتقد بوجوب فعل ما تركه مقيداً بعدم وجوب هذا الشيء لا على إطلاقه المترائی» (طباطبائی، بی تا: ص ۳۵۳).

را می‌خواهد؛ بنابراین، آن را «خواستنه» خود و خود را «خواهان» آن و نسبت بین خود و آن را «خواستن» قلمداد می‌کند. سپس قوه‌واهمه، حد ضرورت حقیقی را به نسبت بین خواهان و خواسته می‌دهد. از آنجاکه او می‌بیند، خواسته‌اش بدون خوردن غذا تحقق نمی‌یابد؛ غذایی را که با آزمایش یا آموزش خوردنی یافته است «خوردنی»، خود را «خورنده» و نسبت بین خود و غذا را «خوردن» تلقی کرده و بین خورنده و خوردنی نسبت ضرورت انشا می‌کند؛ بنابراین، خوردن و خوب می‌یابد. از طرف دیگر، با توجه به اینکه خوردن بدون بلعیدن غذا و بلعیدن بدون جویدن غذا و جویدن بدون در دهان گذاشتن و در دهان گذاشتن بدون برداشتن و نزدیک شدن و دست درازکردن و غیره ممکن نیست؛ بنابراین، انسان برای انجام فعل، تعداد بسیاری از این نسبت‌های ضروری را در غیر مورد حقیقی خود می‌گذارد.

۷. اگر انسان خود یا نوزادی را در بدو ورود به دنیا لحاظ کند - به گونه‌ای که جز برخی اعتقادات اولیه، علم دیگری ندارد - و این نوزاد حالت سیری را تجربه کند، آنگاه تفاوتی بین نسبتی که بین خود و حالت سیری احساس می‌کند و نسبتی که بین سر و بدنش، قضایای حقیقی یا بین قوا و افعال قوا درک می‌کند، نمی‌گذارد. سپس هنگامی که گرسنه شد، باز همان نسبت را بین خود و حالت سیری احساس می‌کند. علامه این احساس را احساس و خوب اعتباری می‌داند که به موجب این احساس، انسان به سمت فعل حرکت می‌کند.

۸. خوب اعتباری اگر مطلق باشد همواره منجر به فعل می‌شود؛ اما اگر مقید باشد، هنگامی فعل انجام می‌شود که قید تحقق یابد. از نظر علامه، افرادی که به قبیح بودن اموری ناشایست اعتقاد دارند، اما همواره آن را انجام می‌دهند اعتقادشان مقید است؛ از این رو، شکاف میان نظر و عمل هنگامی مرتفع می‌شود که این قید تحقق یابد یا وجود به نحو مطلق اعتبار شود.



## کتابنامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله. ۱۴۰۴. الشفاء (الطبیعیات). تحقیق ابراهیم بیومی مدکور، سعید زاید، احمد فواد اهوانی، طه حسین پاشا، و ابوالعلاء عفیفی. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۲. پارسایا، حمید. ۱۳۹۱. جهان‌های اجتماعی. قم: کتاب فردا.
۳. ذاکری، مهدی. ۱۳۹۰. «نظریه عمل ابن سینا». فصلنامه نقد و نظر. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی). دوره ۱۶. شماره ۶۴. صص ۲۷-۴۴.
۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۶۸. الحکمة المتعالیة. با حاشیه علامه طباطبایی. ج ۹-۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. طالب‌زاده، سید حمید. ۱۳۸۹. «نگاهی دیگر به ادراکات اعتباری، امکانی برای علوم انسانی». جاویدان خرد. دوره ۷. شماره ۱۷. صص ۲۹-۶۴.
۶. طباطبایی، محمدحسین؛ مطهری، مرتضی. ۱۳۶۴. اصول فلسفه و روش رئالیسم. ج ۲. تهران: صدرا.
۷. طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۷۱. المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۲۰-۱. قم: اسماعیلیان.
۸. \_\_\_\_\_ . ۱۳۹۰. نه‌ایة الحکمة. ج ۲. تصحیح عباس‌علی زارعی سبزواری. قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۹. \_\_\_\_\_ . بی تا الف. حاشیة الکفایة. ج ۲-۱. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۱۰. \_\_\_\_\_ . بی تا ب. مجموعه رسائل العلامة الطباطبایی. تصحیح صباح ربیعی. قم: باقیات.
۱۱. \_\_\_\_\_ . ۱۴۲۶. الانسان والعقیده. قم: باقیات.
۱۲. عبدالله بن حسین الیزدی. ۱۳۸۸. الحاشیة علی تهذیب المنطق للتفتازانی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۳. عبودیت، عبدالرسول. ۱۳۹۵. حکمت صدرایی به روایت علامه طباطبایی: مبحث عرض: کمیت و کیفیت، شرح نه‌ایة الحکمة. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

